

نقش ساختارهای سیاسی-فرهنگی بر بازتولید خشونت در عراق (۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰)

رضا التیامی نیا*

علی باقری دولت آبادی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۸

۱۵۳



چکیده

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که ساختارهای سیاسی - فرهنگی دولت صدام چگونه باعث ظهور و گسترش خشونت در عراق پس از صدام گشته است؟ فرضیه پژوهش به این نکته اشاره می‌کند که کنش گروه‌های خشونت‌گرایی که در قالب اقدامات رادیکال و افراطی در جامعه عراق مشاهده می‌گردد، ریشه در ساختارهای استبدادی و فراگیر دولت صدام دارد. برای پاسخ به پرسش پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی و مفهوم تعین چند جانبه آلتوسر استفاده شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد دولت صدام برای بازتولید قدرت خود از دو دستگاه سرکوب گر دولت و ایدئولوژی حزب بعث استفاده نموده است. این کار باعث گردید شهروندان عراقی در فضایی آکنده از ترس و دلهره به سوژه‌های منفعل و ناخودآگاه تبدیل شوند که چاره ای جز تبعیت از ایدئولوژی غالب نداشتند. سوژه‌ها در حکومت صدام چنان با حزب بعث و ایدئولوژی آن عجین گشتند که نه تنها به پروسه بازتولید قدرت بعثی یاری رساندند؛ بلکه روش بازتولید آن را که عمدتاً از طریق خشونت انجام می‌پذیرد درونی کردند. این درونی شدن خشونت به همراه عقده‌های فروخورده سرکوب در دوران صدام موجب گردید تا کنش شهروندان عراقی در دوران پساصدام شکل خشن به‌خودگیرد.

واژگان کلیدی: عراق، خشونت، دستگاه سرکوب گر، دستگاه ایدئولوژیک، آلتوسر.

۱. استادیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

* نویسنده مسئول: r.eltyami@yu.ac.ir

۲. دانشیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

زمانی که ایالات متحده آمریکا به عراق حمله کرد رویای اولیه مردم و حتی مقامات آمریکایی‌ها این بود که با رفتن صدام جامعه عراق روزهای خوب و آرامی را پیش رو خواهد داشت و به دموکراسی سلام خواهد گفت، اما این رؤیا تحقق پیدا نکرد و خیلی زود عراق درگیر مجموعه‌ای از عملیات‌های تروریستی، بمب‌گذاری‌ها و خشونت فراگیر گردید. بیشتر افرادی که در جریان این خشونت‌ها کشته شدند غیرنظامیان بودند. آنچه بر میزان این خشونت‌ها افزود درگیری‌های فرقه‌ای در عراق پس از انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۴ و نیز جنایت‌های داعش در این کشور بود. پرسشی که با مشاهده وضعیت فوق پیش می‌آید این است که دلیل این همه خشونت در عراق چیست؟ برای پاسخ این پرسش در دسترس‌ترین گزینه توجه به عامل خارجی در عراق و سنجش تأثیر آن بر چنین شرایطی است؛ اما پژوهش حاضر قصد دارد برخلاف جریان مرسوم و متداول بخشی از دلایل این مسأله را در ساختارهای سیاسی و فرهنگی عراق پیش از صدام دنبال نماید. سؤال اصلی پژوهش این است که ساختارهای سیاسی - فرهنگی دولت صدام چگونه باعث ظهور و گسترش خشونت در عراق پس از صدام گشته است؟ طبق فرضیه پژوهش کنش گروه‌های خشونت‌گرایی که در قالب اقدامات رادیکال و افراطی در جامعه عراق مشاهده می‌گردد، ریشه در ساختارهای استبدادی و فراگیر دولت صدام دارد؛ به گونه‌ای که دولت صدام برای بازتولید قدرت خود از طریق ایدئولوژی بعثیسم و نهادهای سرکوب، به نهادینه سازی خشونت و ترس در ناخودآگاه افراد پرداخت و افراد و گروه‌ها خشونت را در جهان‌بینی، اعمال و مناسک خود درونی کردند و با بروز خلاء قدرت مرکزی در جامعه و فعال شدن گسله‌های سیاسی، قومی و مذهبی در عراق این خشونت خود را علنی کرد. برای این منظور از روش توصیفی - تحلیلی و مفهوم «تعین چند جانبه» آلتوسر استفاده شده است. آلتوسر در یک رویکرد چند وجهی با عنوان «تعین چند جانبه» معتقد است برای اینکه یک پدیده سیاسی شکل بگیرد علل و عوامل مختلفی لازم است، به عبارت دیگر عوامل مختلف تاریخی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... در روابط متقابلی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و شرایط لازم

 1. Over Determination

را برای وقوع یک پدیده سیاسی فراهم می‌کنند. او در بین همه این عوامل که همگی جزء روبناهای جامعه محسوب می‌شوند، اولویت را به ساختار سیاسی می‌دهد. ما نیز در پژوهش حاضر برای عمق بخشیدن به تحلیل و جلوگیری از تطویل و پراکندگی کلام اولویت را به عامل سیاسی داده و عوامل دیگر را به پژوهش‌های دیگر وانهادیم.

۱. پیشینه پژوهش

درخصوص خشونت در خاورمیانه و گسترش تروریسم در عراق پژوهش‌های متعددی انجام شده است. فؤاد حسین (2011) معتقد است بحران‌های اقتصادی غرب باعث کاهش توجه غرب به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و شدت گرفتن خشونت‌ها شده است. یورام شوارتز و شاول شای (2003) بر این نظرند که جریان‌ات رادیکال و تروریستی در نتیجه تنشی در سطح حوزه فرهنگی میان اسلام و غرب و مقاومت هویت اسلامی در مقابل گسترش فرهنگ غربی به وجود آمده‌اند.

هرایر دکمجیان (۱۳۷۷) ریشه‌های خشونت را درون دینی می‌داند. جان آل. اسپوزیتو (۱۳۸۴) معتقد است اگرچه دین نقش مهمی در جذب و بسیج کردن اعضا و یا انگیزه بخشیدن به آن‌ها ایفا می‌کند اما مهم‌ترین انگیزه افراد برای پیوستن به گروه‌های انتحاری و افراطی خشونت‌گرا، از فهرست نارضایتی‌ها و اعتراضات آن‌ها نشأت می‌گیرد. بابی سعید (۱۳۷۹) ریشه خشونت در کشورهای عربی را در بنیادگرایی اسلامی می‌داند که واکنشی نسبت به بحران هژمونی غرب می‌باشد.

خلیل‌الله سردارنیا (۱۳۹۲) در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه» منشاء خشونت در کشورهای اسلامی را به فرایند ناقص و معیوب دولت-ملت‌سازی و عدم تساهل و تسامح قومی و مذهبی در منطقه نسبت می‌دهد. همچنین نامبرده (۱۳۹۱) مهم‌ترین دلیل استمرار خشونت در عراق را ناشی از عوامل ذیل می‌داند: ۱- بحران‌های هویت، یکپارچگی و مشروعیت ریشه‌دار؛ ۲- بنیان غیردموکراتیک و غیرمدنی احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی؛ ۳- ناکامی حکومت ضعیف و شکننده در تحقق

1. Shaul Shay and Yoram Schwezer

بخشیدن به حکمرانی خوب و ۴- استمرار حضور و برخورد خشن نیروهای نظامی آمریکا و هم پیمانان آن با مردم عراق.

به عقیده نویسندگان اگرچه دلایل فوق برای بروز خشونت و ترور در خاورمیانه و به ویژه عراق می‌تواند بخشی از پاسخ را با خود به همراه داشته باشد اما قطعاً کامل و جامع نیست و به ویژه اینکه در پژوهش‌های فوق به نقش حزب بعث و ایدئولوژی بعثیسم و چگونگی نهادینه شدن خشونت در ساختارهای ذهنی شهروندان عراقی کمتر پرداخته شده و بیشتر دولت ملت‌سازی ناقص و پیامدهای آن به عنوان علل خشونت مورد تحلیل قرار گرفته است. لذا این پژوهش با پرداختن به ساختارهای سیاسی و فرهنگی زمان صدام حسین نشان می‌دهد که چگونه شهروندان عراقی در طول زمان به شکلی ناخواسته و بدون آنکه متوجه شوند به شهروندانی با کنش‌های سیاسی خشونت بار تبدیل شده‌اند. بنابراین پژوهش حاضر هم از بعد کاربرد نظریه آلتوسر برای تحلیل موضوع و هم از زاویه پرداختن به نقش ایدئولوژی، نهاد آموزش، نهادهای نظامی امنیتی و تأثیری که این ساختارها بر درونی شدن خشونت در شخصیت شهروندان عراقی دارند دارای بعد نوآوری است. همچنین تلاش گردیده نقش دو دستگاه سرکوبگر و ایدئولوژیک با تکیه بر منابع دست اول و انگلیسی به تفکیک و با جزئیات مورد بررسی قرار گیرد. حال آنکه در برخی تحلیل‌های جامعه‌شناسانه منتشر شده، این بخش مفروض گرفته شده و اطلاعات دقیقی درباره نحوه عملکرد این نهادها عرضه نشده است.

۲. چارچوب نظری

آلتوسر از جمله اندیشمندان نظریات دولت مدرن و از دسته نومارکسیست‌های انتقادی می‌باشد که با یک رویکرد ساختارگرایانه، فرایند چندجانبه بازتولید قدرت - که طبقات مسلط در جامعه سرمایه‌داری برای به انقیاد درآوردن طبقات تحت سلطه اعمال می‌کنند - را به چالش می‌کشد. وی برای توضیح نظریه‌اش مفهوم تعیین چند جانبه را از روانکاوی فروید وام می‌گیرد. به اعتقاد او برخلاف نظر مارکسیست‌های کلاسیک که معتقد بر تعیین‌کنندگی نهایی زیربنای اقتصادی بر سایر روبناهای جامعه (سیاسی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی) هستند، وقوع پدیده‌های سیاسی از احزاب سیاسی گرفته تا متون

ادبی دارای تعیین چندجانبه می‌باشند. آلتوسر بر این باور است در وهله نخست تأثیر نسبی هر یک از سطوح اجتماعی بر دیگر سطوح در هر دوره معینی متفاوت است. مثلاً سطح سیاسی به‌نظر می‌رسد نیروی تعیین‌بخش قوی‌تری نسبت به دیگر سطوح داشته باشد، اقتصاد دومین سطح نیرومند است و الی آخر. به زعم آلتوسر، همیشه یکی از سطوح از دیگران مؤثرتر است، و این‌که این سطح کدام است به شرایط تاریخی بستگی دارد (فرتر، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۵). آلتوسر معتقد است که دولت شامل دو مجموعه نهادهای متمایز اما دارای فصول مشترک است. به زعم او، از یک سو دولت شامل تمام آن چیزی است که نظریه مارکسیستی به منزله دستگاه دولت می‌شناسد، یعنی آن نهادهای سرکوب‌گری که طبقه حاکم از طریق آن‌ها قانون خود را اعمال می‌کند. آلتوسر این بخش را «دستگاه سرکوبگر دولت» می‌نامد که این دستگاه شامل نهادهایی چون حکومت، نمایندگان ارتش، پلیس، دادگاه‌ها زندان‌ها و.. است منظور از سرکوبگر این است که دستگاه‌های مورد بحث حداقل در موارد جدی «از طریق خشونت عمل می‌کند» (هر چند که سرکوب به خصوص سرکوب حکومتی ممکن است شکل فیزیکی به خود نگیرد). از سوی دیگر آلتوسر نشان می‌دهد که دولت همچنین شامل «دستگاه‌های ایدئولوژیک» است که این دستگاه‌ها شامل دستگاه دینی، آموزشی، خانوادگی، قانونی، سیاسی، تجاری، ارتباطی (رسانه‌ها، تلویزیون، مطبوعات) فرهنگی می‌باشد. تفاوت بنیادین دستگاه سرکوبگر دولت با دستگاه ایدئولوژیک دولت در این است که دستگاه سرکوبگر بر اساس خشونت عمل می‌کند و دستگاه ایدئولوژیک بر اساس ایدئولوژی. آلتوسر معتقد است دستگاه سرکوبگر دولت در ابعادی وسیع در اکثر موارد، از طریق سرکوب عمل می‌کند (که سرکوب فیزیکی نیز بخشی از آن است) و در سطوح بعدی است که از طریق ایدئولوژی عمل می‌کند (چیزی به‌عنوان دستگاه سرکوب‌گر محض وجود ندارد). سرکوبی که از طریق ایدئولوژی اتفاق می‌افتد بسیار رقیق و پنهان، یا حتی نمادین است (چیزی به‌عنوان دستگاه ایدئولوژیک محض وجود ندارد) (آلتوسر، ۱۳۸۶: ۳۷).

1. RSA
2. ISA

حال پرسش این است که ساختار سیاسی چگونه قدرت خود را از طریق ایدئولوژی بازتولید می‌کند؟ به عقیده آلتوسر دستگاه ایدئولوژیک دولت منطقاً مقدم بر اعضای آن است. آلتوسر معتقد است ایدئولوژی در وهله نخست، نوعی از گفتمان است که ما آگاهانه به خود اختصاص نمی‌دهیم و حقیقت آن را به شکل عقلانی ارزیابی نمی‌کنیم. ایدئولوژی آن نوع گفتمانی نیست که فرد، با واکنشی انتقادی در برابرش، در نهایت به شکلی آگاهانه آن را بپذیرد. برعکس، ایدئولوژی شامل جریان گفتمان‌ها تصاویر و ایده‌هایی است که در تمام زمان‌ها ما را احاطه کرده‌اند، ما در درون آن‌ها متولد می‌شویم، رشد کرده‌ایم و در آن‌ها زندگی، فکر و عمل می‌کنیم. پیام آن تبلیغاتی است که همه ما را احاطه کرده است. مثلاً تصاویر رابطه سالم خانوادگی، نقش مادر، ظاهر اندام ایده‌آل زنانه و مردانه، لباس ایده‌آل، سبک زندگی، خانه، عادات غذا خوردن، نحوه اندیشیدن، نگاه کردن، خواستن و... همگی به معنای آلتوسری کلمه ایدئولوژی‌اند. ایدئولوژی دارای خاصیت‌های ۱- از پیش تعیین‌شدگی ۲- غالب بودن و میل به سلطه‌گری داشتن ۳- قابلیت بازتولید از طریق نهادینه شدن در نهادهای سرکوب و نهادهای اجتماعی ۴- قابلیت درونی شدن در ناخودآگاه افراد ۵- تبدیل افراد تحت سیطره خود به سوژه‌های انسانی که بدون هیچ آگاهی (ناآگاهانه) به مناسک ایدئولوژی عمل می‌کنند. ۶- قابلیت مشروعیت‌دهی به قدرت و سلطه‌گری حاکمان اعمال‌کننده ایدئولوژی می‌باشد به گونه‌ای که طبقه سلطه‌گر در اکثر کشورهای دموکراتیک، برای نفوذ دادن ایدئولوژی خود، در اذهان و اعماق قلب شهروندان نیازی به اجرای آن از طریق نهادهای سرکوب ندارند و سوژه‌های تحت سیطره ایدئولوژی آن‌ها، به صورت مشتاقانه به عمل‌گری اقدام می‌کنند و از اینکه تبعیت از ایدئولوژی حاکم انتخاب خودشان نیست و بدون آگاهی آن را انتخاب کرده‌اند، آگاهی ندارند. به عبارتی ایدئولوژی انسان‌ها را به سوژه‌های ناآگاه تبدیل می‌کند.

به‌طور خلاصه نظریه آلتوسر شامل سه بنیان مهم است که این سه بنیان باعث می‌شود که این نظریه برای دولت‌های مدرن و مخصوصاً دولت‌های شرقی و به‌طور ویژه خاورمیانه‌ای قابل تحلیل و بررسی باشد یکی اینکه مقصود و هدف دولت مدرن این است که به حفظ و بازتولید قدرت خود پردازد و برای نیل به این هدف هم از جنبه

خشونت و فیزیکی قدرت و هم از جنبه نرم و ایدئولوژی گونه آن بهره می‌گیرد. نکته دوم اینکه، شهروندان در جوامع خاورمیانه به سوژه‌های انضمامی تبدیل شده‌اند که تحت سیطره ایدئولوژی اقتدارگرایانه دولت‌های خود قرار گرفته و نه تنها چاره‌ای جز تبعیت از آن ندارند، بلکه در اکثر موارد این ایدئولوژی را در ناخودآگاه خود درونی کرده و به صورت ناآگاهانه به بازتولید آن یاری می‌رسانند؛ حتی اگر قصد بازتولید آن را از روی عمد نداشته باشند، در چارچوب ایدئولوژی حاکم عمل می‌کنند. نکته سوم در گُنه این نظریه نهفته است و آن اینکه دولت مدرن از هر روشی برای بازتولید قدرت بیشتر بهره گیرد، آن روش به شکل دوری و سیستماتیک در جامعه نهادینه شده و جزئی از فرهنگ آن سرزمین گشته و توسط نسل تحت سلطه به نسل‌های بعدی انتقال یافته و پروسه بازتولید فرهنگ ادامه خواهد یافت. حال اگر روش مورد استفاده دولت در امر بازتولید قدرت خود، به‌کارگیری خشونت و زور و نهادینه کردن آن در احزاب و نهادهای اجتماعی باشد، و در راستای عملیاتی کردن این هدف از نهادهایی چون ارتش، پلیس، سیستم‌های اطلاعاتی و جاسوسی خرده نظام‌های اجتماعی چون آموزش پرورش، نهادهای دینی همچون مساجد و کلیساها و ... استفاده ابزاری نماید نوعی احساس ترس و خشونت به‌طور همگام با هم در کنه فرهنگ جامعه نهادینه می‌شود و در زمانی که در پروسه بازتولید قدرت حاکمان خدشه‌ای وارد شود و جامعه برای مدتی هرچند موقت و کوتاه به دلایل خارجی یا داخلی (خارجی همچون دخالت قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی کودتا بین طبقه مسلط یا انقلاب در خود جامعه) با خلأ بازتولید قدرت و خشونت حاکمان مواجه شود، فضای امنیتی و نظم جامعه که بر پایه ترس از سرکوبگری حکومت استوار بوده سست و لرزان شده و دچار آناشسی و هرج و مرج می‌گردد و فرصتی برای ابراز وجود قومیت‌ها و مذاهب و قبیله‌های سرکوب شده و گروهک‌های زیرزمینی فراهم می‌گردد که در پی ابراز هویت، دنباله روی خواسته‌های سرکوب شده و دستیابی به کرسی حکومت هستند و چون ایدئولوژی طبقه مسلط خشونت را در یک فرآیند سوپژکتیویته در ناخودآگاه آن‌ها نهادینه کرده، این سوژه‌ها برای اعاده حقوق و خواسته‌هایشان که در طول مدت زمان مدیدی سرکوب شده، چاره‌ای جز روی آوری به اقدامات خشونت‌گرا و تروریستی ندارند. چون سوژه‌ها در

دولت‌های اقتدارگرای خاورمیانه به دلیل فقدان کانال‌های ارتباطی مسالمت آمیز و فقدان جامعه مدنی و حوزه عمومی راه و روش کسب حقوق خود از طریق مسالمت‌آمیز را اساساً یاد نگرفته و آموزش ندیده‌اند و تنها چیزی را که خیلی خوب آموخته‌اند خشونت است. لذا در موقعی که فضا فراهم باشد درس خود را به خوبی پس داده و عقده‌های فروکوفته خود را با حالت خشونت‌آمیز فریاد زده و دنبال می‌کنند.

رژیم صدام حسین در عراق از جمله دولت‌های فراگیر خاورمیانه محسوب می‌شود که از هر دو ساز و برگ مورد نظر آلتوسر (نهادهای سرکوب و ایدئولوژی) برای بازتولید قدرت خود بهره می‌جوید وی از طریق نهادهای سرکوبگری همچون ارتش، سازمان امنیت داخلی، استخبارات، سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی، پلیس مخفی و... و همچنین با به کارگیری اصول ایدئولوژی بعثیسم و نهادینه کردن آن در نهادهای اجتماعی همچون نظام آموزشی، دینی، فرهنگی و... به بازتولید قدرت خود پرداخته است اما چون حکومت وی در بسیاری از اوقات به سمت اجرای مؤلفه‌های حکومت‌های دیکتاتوری و تمامیت خواه پیش رفته طبیعتاً با اقبال عمومی مواجه نگشته، به همین دلیل برای تضمین بقای حکومت خود، ترس از حکومت را در همه این نهادها، با به کارگیری خشونت نهادینه کرده است تا خطرات و تهدیدهای بالقوه علیه بقای حکومت را در نطفه خنثی سازد. البته گروه‌های اپوزیسیون و رادیکال هرچند در عرصه سیاسی به صورت آشکار امکان بروز فعالیت‌هایشان علیه حکومت را ندارند ولی به صورت مخفیانه و زیرزمینی به فعالیت می‌پردازند و به محض اینکه در فرآیند اعمال قدرت حاکمان ضعف و خللی به وجود بیاید و جامعه در مدتی به هر دلیلی (داخلی و خارجی) هر چند کوتاه مدت با خلأ قدرت مواجه شود، امکان ظهور و بروز و دنباله روی خواسته‌هایشان را می‌یابند. پس یک انفجاری از عقده‌های سرکوب شده رخ می‌دهد که با تحرکات خشونت‌آمیز و رادیکال همراه است. از آنجا که این گروه‌ها در دوره خفقان امکان ظهور و بروز نیافته بودند در چنین زمانی فرصت را غنیمت می‌شمارند تا آنچه را که در طول زمانی که مورد سرکوب قرار گرفته‌اند، در ناخودآگاهشان نهادینه کرده‌اند (خشونت)، را در فرصت پیش آمده از خود بروز دهند، زیرا به دلیل ناکارآمدی حکومت سابق راه‌های ابراز وجود به صورت مسالمت آمیز را نه تنها نیاموخته‌اند بلکه به دلیل ماهیت تمامیت خواهی

حکومت ترس از حکومت و خشونت به طور همزمان در آن‌ها نهادینه شده است. پس راهی جز اعمال خشونت برای آن‌ها نمی‌ماند. کنش گروه‌های اسلام‌گرا و کردها در جامعه پساصدام مصداق بارز این مسأله است.

۳. ساخت اقتدارگرایی دولت در زمان صدام

ساخت اقتدارگرایی دولت در زمان صدام از دو دستگاه مورد اشاره آلتوسر برای ساخت قدرت خود بهره می‌گرفت. این دستگاه‌ها که به نوعی در نهادینه کردن خشونت در جامعه نقش داشتند عبارت بودند از: دستگاه سرکوبگر دولت و دستگاه ایدئولوژیک.

۳-۱. دستگاه سرکوبگر دولت

در منطقه خاورمیانه حکومت‌ها چندپاره، سلطه‌گرا و فرقه‌ای بنیان گذاشته شده‌اند. این کشورها به لحاظ مذهبی و فرقه‌ای دارای بافت چندقومیتی و به لحاظ ساختارهای ژئوپلیتیک چندپاره محسوب می‌شوند و دولت‌های آن‌ها با کاهش مشروعیت‌های مردمی در جغرافیای سیاسی خود مواجه هستند که روند شکل‌گیری دولت ملت‌ها را در این کشورها با وقفه مواجه کرده است (سیمبر، رحمدل و فلاح، ۱۳۹۳: ۱۹۵). این دولت‌های اقتدارگرا در نتیجه مواجهه با مدرنیته، هرچند ساختارها و نهادهای مدرن در کشورهایشان ایجاد کردند ولی همچنان در چارچوب نگرش‌های ارزشی، یک‌سونگر، بسته و گفت‌گو‌گریز عمل کردند و با چهره‌های نظامی و ناسیونالیستی قدرت را به دست گرفتند. نظامیان و فرمانروایان جدید بر پایه ناسیونالیسم از یک سو به دشمنی با غرب برخاستند و از سوی دیگر به ستیز خشونت‌بار و خونین با گروه‌ها و ارزش‌هایی که پیش از خروج استعمارگران از مشروعیت و اعتبار برخوردار بوده‌اند پرداختند؛ زیرا مشروعیتشان یک سره به مخالفت با استعمارگران سنتی و نو بستگی داشت (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰: ۵۷). دولت صدام حسین در عراق دارای چنین عملکردی بوده است البته کشور عراق از نظر رشد و توسعه اجتماعی عقب افتاده‌ترین کشور خاورمیانه به شمار می‌آید ساختار قبیله‌ای و همچنین خلق و خوی ناآشنا با تفاهم و احترام به حقوق دیگران چنان در عراق نهادینه شده است که زمانی بس طولانی می‌طلبد تا بتواند خود را

هماهنگ با روند رشد و توسعه اجتماعی در دیگر کشورهای منطقه به حرکت درآورد. شیعیان و کردها و سنی‌ها از نظام تمرکزگرای عراق به یک میزان احساس محرومیت می‌کردند زیرا سیاست و نظام سیاسی عراق از زمان ایجاد آن تا سقوط صدام حسین دارای سه مشکل ساختاری به هم پیوسته بوده است: اول؛ به‌کارگیری سطح بالایی از خشونت سازمانی به‌وسیله دولت برای تسلط بر جامعه و شکل دادن به آن. صدام حسین رژیم بسیار مقتدری را پدید آورد که بر تشکیلات حزبی دائماً تصفیه شونده از عناصر خیانتکار یا مشکوک، کنترل ارتش و استفاده همه جانبه از عناصر پلیسی و امنیتی در سرکوب مخالفت‌های واقعی یا کاذب استوار بود (باقری دولت آبادی، ۱۳۹۴: ۳۲). دوم؛ استفاده از منابع دولتی نظیر مشاغل و کمک‌های مالی و اقتصادی به منظور جلب وفاداری اعضای مختلف جامعه که با تبعیض همراه بوده است. دولت صدام در تمام دوره ریاست خود تمام تلاشش این بود که سلطه طبقه سنی‌های عراق را که اقلیت محدودی از جامعه این کشور بودند تثبیت کند و به گفته آلتوسر به بازتولید شرایط تولید (سلطه بر ابزار و روابط و نیروهای کار) بپردازد. سوم؛ استفاده از درآمدهای نفتی برای افزایش استقلال و خودمختاری در برابر جامعه. این مشکلات به هم پیوسته ساختاری که ناشی از ادعاهای قوم مدارانه هر یک از اقوام و گروه‌ها نسبت به قدرت و بازآفرینی آن توسط دولت به عنوان استراتژی حکومت می‌باشد، عاملی برای عدم مشروعیت داخلی دولت‌های عراق و عدم موفقیت رژیم عراق در کسب حمایت و وفاداری از طریق شیوه‌های خشونت‌بار و سرکوبگرانه برای کنترل جامعه شد (ازغندی و کرمی، ۱۳۸۵: ۲۵). لذا توسل به خشونت از طریق دستگاه‌های سرکوبگر برای بازتولید قدرت امری ضروری بود. این دستگاه‌ها عبارت بودند از: ارتش، پلیس مخفی، سازمان امنیت داخلی، استخبارات، ملیشایی حزب بعث، و گزارش نیمه رسمی تقریر.

۳-۱-۱. ارتش

ارتش از جمله سازوگرهای سرکوبگر دولت موردنظر آلتوسر محسوب می‌شود که برای تثبیت سلطه طبقه حاکم در مواقع اضطراری (مواقعی که منافع طبقه حاکم از سوی دیگر طبقات جامعه با تهدید و خطر مواجه گردد) به آن توسل می‌جوید. دولت‌های



فراگیر به ارتش به عنوان مهم‌ترین رکن حکومت تکیه می‌کنند. ارتش عراق به مدت شش دهه عامل سرکوب مردم بوده است. ارتش عراق در دهه ۱۹۶۰ گاهی در چارچوب حکومت و گاهی در خارج از آن انجام وظیفه می‌نمود اما در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ نه تنها به ابزاری برای اجرای سیاست‌های حزب بعث تبدیل شده بود، بلکه به صورت مخلوق حزب بعث دگرذیسی یافته بود. حزب بعث و رهبری آن اقدامات مختلفی را برای تضمین امنیت رژیم بعثی در برابر حتی کودتاهای نظامیان انجام داد و آن هم اینکه افسران ارتش را در سیستم‌های حمایتی و پشتیبانی دولتی وارد کرد و ارتش را به یک میلیشای حزبی بزرگ تبدیل ساخت. رژیم جدید بعثی با کمک ارتش مهم‌ترین چالش‌های داخلی پیش روی خود (کردها و شیعیان) را سرکوب کرد. (Chossudovsky, 2014:5) همچنین ارتش در درون خود نهاد امنیتی دیگری به نام امن العسکری (امنیت نظامی) را داشت که از سال ۱۹۹۲ کار خود را آغاز کرد. وظیفه این دستگاه شناسایی و مقابله با اقدامات ضددولتی، فساد و اختلاس و امنیت داخلی در نیروهای مسلح بود. درحقیقت ترس از کودتا یا تلاش برای ترور صدام عامل اصلی شکل‌گیری این نهاد اطلاعاتی بود. (Cordesman, 2003:8)

۳-۱-۲. استخبارات (اطلاعات نظامی)

سازمان استخبارات دومین دستگاه سرکوبگر دولت عراق بود که به نوعی خشونت را در کنه ذات شهروندان عراق نهادینه کرد و آن‌ها را در ترسی دائمی و همیشگی فرو برد. این سازمان در سال ۱۹۳۲ تأسیس شد. اگرچه در ابتدا زیر نظر وزارت دفاع بود اما در اوایل دهه ۱۹۸۰ ساختار آن تغییر کرد و مستقیم به کاخ ریاست جمهوری گزارش می‌داد. (Al-Marashi, 2002) این سازمان با ۳۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نیرو موظف بود تا دست به عملیات‌های مخفیانه زده، در درون سازمان‌های مخالف دولت نفوذ کرده و امنیت داخلی را در درون ارتش برقرار سازد. همچنین سازمان وظیفه داشت تا با گروه‌های اپوزیسیون کشورهایی که با عراق تعارض داشتند ارتباط برقرار نماید. این دشمنان به ترتیب ایران، عربستان، اسرائیل و ترکیه بودند. گزارش دستگاه‌های اطلاعاتی بریتانیا حاکی از این است که وظیفه اصلی استخبارات تضمین وفاداری افسران ارتش و جمع‌آوری اطلاعات

نظامی از سایر کشورها بوده است. ترور مخالفان صدام در خارج از کشور و دست زدن به عملیات‌های مخفیانه در خارج از عراق بخش دیگری از اقدامات این نهاد به شمار می‌رود. (Cordesman, 2003:7)

۳-۱-۳. مخابرات^۱

مخابرات یا اطلاعات حزب که سازمانی قوی و مخوف بود بر شبکه پلیس نظارت می‌کرد و کنترل فعالیت‌های دولت و نهادهای دولتی مثل ارتش، وزارتخانه‌ها و سازمان‌های توده‌ای (مثل سازمان جوانان، سازمان زنان، اتحادیه‌های کارگری) را در دست داشت. بخشی از مخابرات به نام بخش امنیت ویژه بر میلیشیای مسلح حزبی به ریاست سعدون شاکر، برادر کوچک صدام و عضو فرماندهی منطقه‌ای کنترل داشت. اعضای این دستگاه در کشف توطئه‌های داخلی و خارجی و سرکوب و تصفیه آن‌ها حداکثر کارایی خویش را نشان دادند. (Aftergood, 1997) در براندازی شبکه‌های جاسوسی نیز این دستگاه نقش حساسی ایفا نمود. در نظام اداری عراق با آن همه پیچیدگی که داشت، به جای یک رئیس پر قدرت، رده‌ای از رؤسا وجود داشتند که هر یک رؤسای زیر دست را کنترل می‌کرد و در عین حال رؤسای بالایی را هم زیر نظر داشت. حاصل این کار هم کنترل حزب به یاری عوامل اطلاعاتی و رسمیت بخشیدن سیستمی به نام جاسوس بر جاسوس بود. در واقع آنگونه که مهران کامروا توضیح می‌دهد دولت از طریق القای ترس حکومت نمی‌کرد بلکه به واسطه ترس مداوم بود که حکومت می‌کرد و همواره این نگرانی وجود داشت که مبدا یک عمل ظاهراً بی‌ضرر، پوششی برای یک نقشه سیاسی شوم باشد. بنابراین مجریان و عوامل دولت همه جا حضور داشتند (بین دانشجویان و دانش‌آموزان، همکاران، بانکداران، صاحبان صنایع، سربازان، کارمندان داروخانه‌ها، روزنامه نگاران، پزشکان و حتی روحانیون) و آشوبگران بالقوه و هر کس دیگری را که ممکن بود آرامش سیاسی اجباری کشور را بر هم بزند، تحت نظر داشتند. (کامروا، ۱۵۱: ۱۳۷۸-۱۵۲)

1. The Iraqi Mukhabarat

۳-۱-۴. ملیشایی حزبی

آشکارترین شکل ادغام ایدئولوژی و سرکوب، در ساختار و ماهیت حزب بعث مشاهده می‌گردد به گونه‌ای که این حزب که اساساً وظیفه نهادینه‌سازی ایدئولوژی را در کشور برعهده داشت، به یک حزب نظامی و ابزاری برای سرکوب‌گری‌های صدام تبدیل شد. در سال ۱۹۷۸ تعداد ملیشایی حزبی ۱۰۰ هزار نفر بود و رهبران عراقی ابراز تمایل می‌کردند تا سال ۱۹۸۰ این تعداد را به ۲۰۰ هزار نفر برسانند. پیش‌بینی این بود که در هر شهر و روستا این افراد در واحدهای ملیشایی مسلح ادغام شوند. عده‌ای از ناظران خارجی برآورد کردند که حزب در ۱۹۷۸ به این هدف خود نائل گردید. اگرچه درباره تعداد ملیشایی حزبی رقم مشخص و قطعی در دست نیست اما برآورد می‌شود تعداد اعضای آن در زمان سقوط صدام ۴۰۰ هزار نفر بوده است. (Sissons and Al-Saiedi, 2013: 6)

ملیشایی حزبی علاوه بر نظارت بر اعضای حزب بعث سایر اقشار جامعه را نیز زیر رصد اطلاعاتی خود قرار داشت. دستگاه اداری حزب در شمال عراق زیر نظر علی حسن المجید نقش جدی در سرکوب حرکت‌های اعتراضی کردها در ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ داشت. حزب این کار را از طریق نهاد امنیتی داخلی خود امن‌الخاص (امنیت حزب) انجام می‌داد. (Hiro, 2001:57)

۳-۱-۵. نهاد نیمه‌رسمی تقریر (گزارش)

یکی از فعالیت‌های مهم هر عضو حزب بعث گزارش‌نویسی بود. حتی محرمانه‌ترین چیزهایی که دوستی یا همکاری می‌گفت، باید گزارش می‌شد. گزارش گاه به‌طور روزمره نوشته می‌شد، گاهی از خود شخص درخواست می‌گردید و گاهی فرد خود داوطلبانه اقدام به گزارش‌نویسی می‌کرد. بعد از آن‌که گزارش نوشته می‌شد به سازمان دهندگان و دست‌اندرکاران حزبی، در تمامی سطوح تحویل می‌گردید. اغلب این گزارش‌ها همان گفت‌وگوهای روزمره‌ای بودند، که گزارش‌دهنده در ارتباط با انتظارات گزارش‌گیرنده تنظیم می‌کرد. اما همه این‌ها، ستون فقرات نظامی را تشکیل می‌دادند که می‌خواست با پخش دروغ، رواج ریاکاری، افترا زدن و تشویق خیانت جلو هرگونه نقل سرگذشت را بگیرد. در راه ادامه کار رژیم، ارزش حقیقی و راستین گزارش اصلاً مطرح

نیست همین که گزارشی وجود دارد برای ایجاد جو سوءظن و وحشت که موردنظر رژیم است کافی بود و می‌توانست لایه‌های وسیعی از مردم را در خشونت‌های رژیم درگیر سازد. یک پنجم جمعیت فعال عراقی، یعنی یک پنجم نیروی کار کشور که ۳/۴ میلیون نفر می‌شد، در زمان صلح (یعنی سال) از نظر نهادی در تشکیلاتی کار می‌کردند که به نحوی با خشونت سر و کار داشت. این نسبت فوق‌العاده بالا و غیرعادی است و با هیچ کشور دیگری قابل قیاس نمی‌باشد.

۲-۳. دستگاه ایدئولوژیک دولت

حزب بعث در سال‌هایی تأسیس شد که جهان عرب تجزیه‌شده پس از جنگ اول جهانی، در بحران کامل به سر می‌برد، کشورهای عربی هر یک به نحوی تحت نفوذ و سلطه سیاسی یکی از قدرت‌های اروپایی به‌سر می‌بردند و خبری از استقلال واقعی کشورهای عرب نبود. امت عربی به آرزوهایی که در شعار اولین انقلاب عربی (به رهبری شریف حسین در ۱۹۱۶) تبلور یافته بود، یعنی تشکیل یک امپراطوری واحد عربی دست نیافته بودند. بدیهی است که در یک چنین محیطی تب افکار ناسیونالیستی اعراب بالا گرفته و احزاب و اشخاص مختلف در پی تحقق مسأله وحدت عربی باشند. حزب بعث زاینده یک چنین محیطی بود، یعنی زاینده جهان بحران زده و تحت سلطه امپریالیست‌های اروپایی. از دموکراسی پارلمانی در جهان عرب خبری نبود و آزادی واژه ناآشنایی به نظر می‌رسید. بنابراین پیدایش حزب بعث نه منشأ پارلمانی داشت، نه منشأ تضاد طبقاتی داشت و نه منشأ نوسازی. بعث زاینده هیچ یک از این مقولات سه‌گانه نبود. مهم‌ترین شعار حزب بعث، اتحاد، آزادی و سوسیالیسم بود. از نظر رهبران بعث (میشل عفلق و صلاح الدین بیطار)، وحدت عربی اصل اساسی برای امت عرب بود. به گفته آن‌ها «اعراب نژاد واحدی هستند و فرهنگ واحد دارند؛ بنابراین اولین گام به سوی رهایی امت عرب از قید استعمار و استثمار، وحدت امت عربی است». (احمدی، ۱۸:۱۳۶۶) دوره بین دو جنگ، دوره تب روشنفکری سیاست وحدت عربی بود و در خلال همین دوره مفاهیم القومیت العربی و الوطنیت وحدت عربی شکل گرفت و به درون عراق هم راه پیدا کرد. صدام با جای‌گذاری دو اصطلاح الوطنیه و القومیه در

چارچوب اصل وحدت عربی تأثیر عاطفی ویژه‌ای برای اتحاد و وحدت در میان عراقی‌ها ایجاد کرد. حزب بعث سعی می‌کرد که با ایجاد تعهد ایدئولوژیکی به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در اعراب و ایجاد نهادهای محلی همبستگی قومیت‌های عراقی را از این طریق تقویت کند و همچنین سعی می‌کرد از راه‌های مختلف عراق را به یک قدرت هژمون عرب در منطقه تبدیل نماید.

درواقع رژیم بعث با تأکید بر هویت وطنی دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست تضعیف مخالفان داخلی خود در جبهه کردها، شیعیان و کمونیست‌ها و دیگری کسب مشروعیت در جامعه عراق با در دست گرفتن رهبری جهان عرب و تأکید بر ناسیونالیسم. وحدت عربی به‌عنوان ابزاری در اختیار صدام قرار گرفت تا با استفاده از آن بحران مشروعیتی را که در میان جامعه عراق داشت، جبران کند به گونه‌ای که ذهن شهروندان عراقی را از استبداد داخلی که گریبان‌گیر آن‌ها بود منحرف کرده و به سمت وحدت آن‌ها با تمامی اعراب در جهت مبارزه با امپریالیسم و استعمار غرب و مبارزه با اسرائیل، سوق دهد و جایگاه خود را به عنوان الگو و قهرمان ملی‌گرایی و مبارزه با دشمنان خارجی تثبیت کند (Ofera, 1998: 192).

دومین بخش شعار حزب بعث آزادی بود. در رژیم بعثی صدام، آزادی فرد کلاً با حاکمیت ملی پیوند خورده و این حاکمیت تنها به خاطر آزادی مطلق رهبر به صورت یک واقعیت درآمده بود و چون حاکمیت تقسیم‌ناپذیر و تجزیه‌ناپذیر است و یک کلیت واحد است، آزادی فردی هم باید با مقتضیات ملی دمساز می‌گردید و به این ویژگی‌ها تن درمی‌داد. نبود آزادی و حتی اندیشه این نوع آزادی موجب گردید تا صدام حسین بتواند نقش مطلق خود را به شیوه مؤثر اجرا نماید (Ofera, 1998: 392). می‌توان گفت از دیدگاه حزب بعث، مفهوم لیبرالی آزادی به مرور ایام محدود شد تا جایی که جای خود را به مفهوم دموکراسی خلقی سپرد. شرایط انقلابی گری بعثی اغلب به گونه‌ای بود که فرد را در جمع ادغام می‌کرد. هدف حزب بعث این بود که توده‌های بیرون را در درون حزب با همه روابط و پیوندها گرد آورد و از منافع آن‌ها پاسداری نماید. در نظریه بعثی تمامی خواص و خصوصیات فردی از او گرفته می‌شد و او حتی فردیت

خود را از دست می‌داد (خلیل، ۱۳۷۰: ۳۹۵). این دقیقاً همان چیزی بود که صدام می‌خواست افرادی بی‌هویت که معنای زندگی خود را از او و حزب بعث می‌یافتند. بخش سوم شعار حزب بعث سوسیالیسم بود. بی‌شک سوسیالیسم در رژیم بعثی برخلاف سال ۱۹۴۷ بسی فراتر از اندیشه صرف اقتصادی ملی کردن می‌رفت و محتوای ناسیونالیستی وحدت عربی داشت. حزب بعث مانند حزب کمونیست در تئوری به جنبه انسانی و اجتماعی سوسیالیسم توجه داشت و معتقد بود سوسیالیسم برای رهایی عرب از بیدادگری در تمام اشکال آن و پی‌ریزی جامعه‌ای که در آن عدالت برتری داشته باشد ضروری است. به طور خلاصه باید گفت سوسیالیسم بعثی یک راه زندگی بود، سوسیالیسم صرفاً یک نظم اقتصادی نبود. به تمامی حوزه‌های زندگی اقتصادی، سیاست، آموزش و پرورش، کارآموزی، زندگی اجتماعی، بهداشت، اخلاق، ادبیات، علوم، تاریخ و سایر حوزه‌های خرد و بزرگ کار داشت. دستگاه ایدئولوژیک صدام تنها به حزب بعث و آموزه‌های آن متکی نبود و نهادهای دیگری نیز در ساخت قدرت دولت او نقش داشتند. نهادهایی که به نوعی خود مولد خشونت بعد از صدام شدند. این نهادها عبارت بودند از: ۱- نهاد دین؛ ۲- نهاد آموزش؛ ۳- نهاد خانواده؛ ۴- نهاد قانون؛ ۵- نهاد ارتباطات (دستگاه تبلیغاتی)؛ ۶- نهاد فرهنگی؛ ۷- نهاد سیاسی.

۳-۲-۱. نهاد دین

به عقیده آلتوسر طبقه مسلط دولت‌های پیش از سرمایه‌داری با در اختیار داشتن دستگاه کلیسا به نهادینه‌سازی ایدئولوژی مورد نظر خود و در نتیجه بازتولید آن اقدام می‌کرد. نهاد دین در دولت فراگیر صدام نیز در این زمینه دقیقاً مانند کلیسا در زمان پیش‌سرمایه‌داری عمل می‌کرد. اسلام از نظر رهبران بعث مکمل ناسیونالیسم عربی بود. بعثی‌ها اسلام را بسیار ستایش می‌کردند اما نه به خاطر آموزه‌های آن، بلکه به این خاطر که باعث رشد و تعالی امت عربی می‌شد و می‌توانستند با توسل و سوء تفسیر از آن به بعثیسم کمک نمایند. میشل عفلق در نظرات و نوشته‌های خود پیرامون اسلام می‌گوید: «اسلام یک دین انقلابی است و تنها انقلابیون هستند که می‌توانند آن را درک کنند، جوانان این حقیقت را نمی‌دانند که اسلام یک جنبش انقلابی بود که علیه یک سیستم

کلی اقتصادی، عرفی و ... قیام کرد». (Makiya, 1998:198) او در کتاب «فی سبیل البعث» می‌گوید: «اسلام یک جنبش عربی بود که مفهوم آن عبارت بود از تجدید حیات و تکامل عریسم. در یک کلام اسلام یک پدیده تمدن عربی است». عفلق فراتر از این می‌رود و اعلام می‌کند «حضرت محمد (ص) تجسم تمامی اعراب است پس باید باشد که تا امروز هر عرب محمد دیگری شود» در حقیقت باید اظهار داشت که حزب بعث با توجه به این برداشت‌ها از اسلام بیشتر به اسلام یک خصلت نژادپرستانه می‌داد و آن را به اعراب خلاصه می‌کرد حال آنکه اسلام چنین دینی نبود (احمدی، ۱۳۶۶:۱۹).

۲-۲-۳. نهاد آموزش

آلتوسر معتقد است بعد از افول سلطه ایدئولوژی فئودالیسم، در دوره سرمایه‌داری نهاد کلیسا و دین دیگر کارکرد ایدئولوژی سازی خود را از دست داد و در دوره جدید (دوره سرمایه داری) دستگاه آموزشی جایگزین نهاد کلیسا گردید. به گفته او «این ساز و برگ بر کودکان تمامی طبقات اجتماعی از مهدکودک به بعد سیطره دارد و از همان مهدکودک با تکیه بر راه و روش‌های کهنه و نو سالیان دراز تحت این سلطه است، سال‌هایی که کودک بیش از پیش «آسیب‌پذیر» بوده و میان ساز و برگ‌های خانواده و مدرسه اسیر است. نظام آموزشی گروه‌های مختلف انسانی را آموزش داده و می‌سازد. هیچ ساز و برگی از ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت در چنین مدت طولانی سال‌های متمادی ۵ یا ۶ روز در هفته و ۸ ساعت در روز تمامی کودکان را به عنوان شنونده اجباری (بی‌مزد و بی‌منت) در ید خود ندارد. جایی که در آن معلمان، کودکان را طبق معیار خودشان آموزش می‌دهند و اگر معلمی بر ضد ایدئولوژی و نظام عملگری که در آن درگیرند وارد عمل شود سخت توبیخ می‌شود» (آلتوسر، ۱۳۸۶:۳۲). به گفته او واقعیت امر این است که خانواده و مدرسه امروزی در ایفای نقش سازوبرگ غالب ایدئولوژیک دولت، جانشین کلیسا شده‌اند.

از آنجاکه رژیم بعثی صدام به همه کسانی که شکل‌بندی فکری‌شان به قبل از ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ برمی‌گشت بی‌اعتماد بود اساس کار خود را بر آموزش برای تغییر ذهنیت جامعه قرار داد. صدام به صراحت می‌گفت: «هدف بلندپروازانه ما باید این باشد که همه

عراقی‌ها از نظر عقیده و عضویت، بعثی بشوند و ما تصمیم داریم تمامی مردمان در میهن عربی را بعثی کنیم». حزب باید بداند که جوان‌ها وقت بیشتری را برای زندگی کردن دارند و بنابراین دوره طولانی‌تری در کار سازنده آتی - که مقتضای فرایند دگردیسی انقلابی است - سهم‌اند. (خلیل، ۱۳۷۰: ۱۵۲) به همین خاطر نظام آموزشی در عراق در راستای دستگاه ایدئولوژیک سرکوب و حزب بعث تغییر کارکرد داد. (Roy, 1998: 167) الحصری، نظریه‌پرداز حزب بعث، در برنامه تحصیلی در دبستان‌ها «اخلاق و وظایف مدنی» را گنجانید و این درس سوای درس تعلیمات دینی و اخلاقی بود. «سرودهای دسته جمعی» برنامه دیگری بود که به آموزش کودکان اضافه شد. آن‌ها با دقت محتوای ناسیونالیسم عربی را در سرودها به کودکان تلقین می‌کردند. مطالعه درس تاریخ در سالهای شکل‌گیری شخصیت کودکان، محدود به مطالعه تاریخ اعراب و تقویت احساسات ملی عربی بود. (خلیل، ۱۳۷۰: ۲۵۰) حتی مجلات کودکان سرشار از داستان‌های کوتاه و اشعار و قصه‌های حاوی پیام‌های حزب بعث بودند. رژیم بعث بچه‌های دبستانی را در سازمان پیشگام، پسر و دخترهای ۱۰ تا ۱۵ ساله را در سازمان پیشاهنگ (طلایه)؛ جوانان ۱۵ تا ۲۰ ساله را در سازمان جوانان (فتوه) که همگی زیرشاخه حزب بعث بودند سازمان داد.

در دوره صدام دانشگاه‌ها نیز به مراکز تبلیغاتی حزب بعث تبدیل و استادان دانشگاه برای دیدار با مأموران ارشد حزبی بسیج می‌شدند. طبق فرمان صدام حسین در سال ۱۹۷۶ فقط اعضای حزب بعث به‌عنوان استاد در دانشگاه‌ها پذیرفته می‌شدند. با همه این برنامه‌ها حزب بعث مرکزی از بسیاری از اعضای کادر آموزشی انتقاد می‌کرد که زمان کافی برای این فعالیت‌ها به‌طور ویژه اختصاص نمی‌دهند (Ofera, 1998: 110).

دولت عراق حتی تلاش کرد حوزه‌های علمیه را تحت سلطه خود درآورد و همانند دانشگاه و مدرسه با برنامه حزب بعث همراه سازد. فشار زیادی بر علما و حوزویان وارد شد. طلبه‌ها و حوزوی‌های غیرعراقی از حوزه نجف اخراج شدند. طلبه‌های بومی به سربازی اجباری فرستاده شدند. تلاش شد ارتباط قم و نجف قطع شود. یکی از دلایل این امر وقوع انقلاب در ایران و ترس از تکرار آن در عراق بود. حتی صدام کوشید دولت را به حوزه‌های علمیه نزدیک سازد. به گفته فتاح «صدام تصمیم گرفته بود که از

شهید صدر یک مرجع عربی در مقابل مراجع ایرانی بسازد و کم کم ایشان را مخالفت با مراجع ایرانی قلمداد کند. برای درباری کردن شهید صدر خیلی کوشیدند؛ اما توفیقی نیافتند. شهید صدر نپذیرفت و چنان مقاومتی کرد که به شهادتش انجامید». (Fattah, 2009: 204-210)

۳-۲-۳. نهاد خانواده

جامعه عراق یک جامعه شدیداً پدرسالار بود. رژیم بعثی آشکارا می‌خواست از قدرت خانواده پدرسالار بکاهد و خانواده هسته‌ای را جایگزین خانواده گسترده سنتی سازد که در آن موقعیت زن بسیار پایین بود. (Malik, 2018: 99) نوآوری و بدعت حزب بعث در آن بود که در هر دادگاه شرع یک «کمیته مردمی» ایجاد کرد تا به قانون احوال شخصی رسیدگی کند. از پنج نفر عضو این کمیته‌ها حداقل باید دو نفرشان زن می‌بودند. برای حزب بعث شرکت گسترده زنان در حوزه‌های جدید تصمیم‌گیری امری مسلم بود اما این پیشرفت بیشتر برخاسته از جنسیت آن‌ها بود تا مربوط به شخص آن‌ها، ضمن اینکه تا حد نسبتاً زیادی «سیاسی» شده بود. دلیل اصلی اقدامات حزب بعث برای هسته‌ای کردن خانواده‌ها و مشارکت دادن بیشتر به زنان در جامعه سنتی عراق این بود که آن‌ها را از سلطه مردان خود بیرون آورده و از وفاداری سنتی به شوهر و خویشاوندان مرد آزاد گرداند. از آنجا که رژیم بعث باید سرچشمه اقتدار می‌بود، وجود پدران، برادران، عموها و مردان دیگر قبیله که بر نیمی از جمعیت (زنان) کنترل داشتند، برای اقتدار حزب بعث تهدید محسوب می‌شد. در واقع مقصود از قانون سال ۱۹۷۸ در مورد قدرت شخصی زنان که به تضعیف قدرت خانواده پدرسالار انجامید، همین بود. اتفاقی که افتاد این بود که سیطره مرد از زندگی زن عراقی حذف نشد. شورای فرماندهی انقلاب، فرماندهان عالی‌رتبه نظامی، شخص صدام و... همگی مرد بودند. فقط جایگاه مشروعیت و وفاداری در عراق عوض شد. سیاست حزب بعث این بود، به همان میزان که امکانات آموزشی و رفاهی در اختیار زنان قرار می‌داد، به همان میزان آزادی آن‌ها را از آن‌ها سلب و معطوف به دولت کند (خلیل، ۱۳۷۰: ۱۵۰).

۳-۲-۴. نهاد قانون

از آنجا که نظام سیاسی عراق، اقتدارگرایی فراگیر بود قانون به معنی واقعی کلمه در آن جایی نداشت. قانون در این دولت مشروعیت خود را از ایدئولوژی حزب بعث گرفته و بر اساس آن عمل می‌کرد. هرچند در قانون اساسی عراق به قواعد دموکراتیک و اصول اجرای آن‌ها در جامعه تأکید می‌شد اما این قواعد و اصول فقط بر روی کاغذ اعتبار داشت و جامعه عمل به خود نمی‌گرفت. اصل ۲ قانون اساسی عراق تأکید می‌کرد هر اختیاری که هر مقام دولتی عراق دارد و یا هر مشروعیتی که رژیم بعث و رهبران آن ادعا می‌کنند واجد آن هستند، ناشی از قدرت ملت است و این ملت است که با آراء خود «مشروعیت» مقام رهبران بعثی را تسجیل کرده و به آنان «اختیار» داده است که کشور را اداره کنند. ولی رهبران بعثی در عمل، آنچه را مطلقاً مورد توجه قرار نمی‌دادند، اراده و آرزوهای ملت عراق و حقوق اولیه مردمی بود که به نام آنان حکومت می‌کردند. به عنوان مثال بند ب اصل ۵ قانون اساسی از دو ملت عرب و کرد سخن می‌گفت و از «حقوق ملی کرد» یاد می‌کرد اما نه بند ب اصل ۸ در مورد زبان رسمی آن‌ها در مناطق کردنشین اجرا می‌شد و نه حقوق ملی آن‌ها. (ر.ک: سعیدزاده، ۱۳۹۵: ۱۱۵-۱۳۶)

۳-۲-۵. نهاد ارتباطات (دستگاه تبلیغاتی)

رژیم صدام، مطبوعات و رسانه‌های گروهی را به شدت کنترل می‌کرد. فقط دو نشریه مخصوص رژیم، الثورة و الجمهوریه اجازه چاپ و انتشار داشتند. برای مثال سازمان‌های شیعیان مانند سازمان مخفی الدوائد یا سازمان عملیات اسلامی انتشارات و مطبوعات خود را در خارج از کشور مانند (الجهاد، الطیر، الجدید، لیلا صدر، بغداد و تاریخچه الدوا) به زبان انگلیسی به چاپ می‌رساندند. اما از آنجایی که همه آن‌ها در خارج از کشور منتشر می‌شدند هیچ راهی برای اینکه از میزان تأثیرگذاری‌شان بر جمعیت شیعه مطلع گردند وجود نداشت. بنابراین نمی‌توانستند اوضاع و نظر واقعی شیعیان عراق را بازتاب دهند زیرا سیستم امنیتی حکومت، اجازه درج و انتشار هیچ‌گونه اخبار و مطالب مخالف را به مطبوعات و رسانه‌ها نمی‌داد. اخبار و مطالبی می‌توانستند از فیلتر سانسور شدید حکومتی عبور کنند که سیستم امنیتی آن را مفید تشخیص می‌داد یا خود حکومت

تولید و در اختیار آن‌ها قرار می‌داد (Offera, 1998: 95) همچنین کنترل شدیدی بر ابزارهای گیرنده پیام و صوت در عراق وجود داشت. استفاده از این ابزارها امری غیرممکن بود و در صورت استفاده مجازات سنگینی داشت؛ مثلاً دارندگان تلفن ماهواره‌ای در عراق به اعدام محکوم می‌شدند. حتی در این سیستم مخوف از پخش اخبار به صورت دهان به دهان و شایعه جلوگیری می‌شد به نحوی که مردم در فضای عمومی، از ترس عوامل پنهان سازمان‌های اطلاعاتی، اخبار و عقاید خود را سانسور می‌کردند. به گفته سمیر خلیل «یکی از اصلی‌ترین علل بقای رژیم (تا پیش از حمله آمریکا) قابلیت آن در جلوگیری از نقل اخبار شایعه‌ها بوده است؛ زیرا تنها راه معنی‌دار شدن رویدادهای سیاسی نقل اخبار و شایعه‌ها به صورت شفاهی، چاپی و از طریق روزنامه‌ها با رسانه‌های دیگر است. بدون اخبار و شایعات، یک رخداد در حافظه جمعی قرار نمی‌گیرد. در مورد مسائل حکومتی و اطلاعات سیاسی و نظامی این مسأله ابعاد گسترده‌تری داشت به نحوی که کارمندان نهادهای نظامی و امنیتی و حتی دولتی بر اساس مخاطب‌شناسی حزبی آموخته بودند که چه سطحی از اطلاعات و اخبار را به لایه‌های اقشار اجتماعی و توده‌ها منتقل کنند، لذا نوعی اطلاع‌رسانی محدود رفتار مردم را شکل می‌داد از این رو زمینه برای بروز بحران‌های متعدد از جمله بحران هویت، مشارکت، مشروعیت و نفوذ در سطح جامعه و نظام سیاسی فراهم آمد» (خلیل، ۱۳۷۰: ۲۱۰). دستگاه تبلیغاتی دولت اگرچه می‌کوشید گروه‌های مختلف قومی، مذهبی و زبانی را با ابزارهای رسانه‌ای مختلف از رادیو گرفته تا تلویزیون و روزنامه ذیل هویت واحد اجباری گردآورد اما در این کار ناکام بود. آنچه این ناکامی را دامن می‌زد و به خشم فروخورده کردها و شیعیان تبدیل شد تعیین زبان عربی به عنوان زبان آموزشی و رسمی و تحمیل آن به کردها و ترکمن‌ها؛ ممنوع کردن آموزش و دسترسی شیعیان و غیرعرب‌ها به نهادهای آموزشی و تجدیدنظر در محتوای آموزشی کتاب‌های تاریخی در مسیر تقویت ناسیونالیسم عربی بود. حزب بعث عملاً به عنوان بنیانگذار، مبلغ و ترویج‌گر ایدئولوژی پان عربیسم بود و ناسیونالیسم عربی و تفسیر قومیت‌گر و عرب‌گرای آن از اسلام و ایجاد محدودیت‌های شدید برای شیعیان، کردها و دیگران، هویت قومی و مذهبی این گروه‌ها را سرکوب می‌کرد (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۷). لذا

آن‌ها بعد از سرنگونی صدام به دنبال فرصتی می‌گشتند تا این هویت‌های سرکوب شده را ابراز دارند. خلاء قدرت سیاسی ناشی از سرنگونی صدام به این گروه‌ها این امکان را داد تا به دستگاه‌های تبلیغاتی خاص خود دست یافته و بر طبل قومیت، زبان و مذهب و دین خود بکوبند. اقدامی که باعث گردید در فضای نبود تساهل و تسامح، تعارضات فرقه‌ای و قومی تشدید و به درگیری‌های خونین منجر شود.

۳-۲-۶. نهاد فرهنگی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت‌های فراگیر در مقایسه با دولت‌های دیگر، تلاش آگاهانه و بی‌وقفه آن‌ها برای استفاده از هنجارها و سمبل‌های فرهنگی برای مقاصد سیاسی است. این نوع دولت‌ها، فعال‌ترین نوع دولت‌ها در طرح و استفاده از آن دسته از ارزش‌های فرهنگی‌اند که طرح سیاسی‌شان را تقویت می‌کند. آن‌ها اغلب به جعل دوباره سنت می‌پردازند. استفاده آشکار و عمدی از ارزش‌های فرهنگی، موجب می‌شود که دولت‌های فراگیر به نامستعدترین رژیم‌ها برای تحقق فشارهای ناشی از آزادسازی سیاسی تبدیل شوند. (کامروا، ۱۳۹۰: ۱۵۸) این نوع دولت‌ها سعی می‌کنند فرد و جامعه‌ای کاملاً جدید خلق کنند. دولت فعالانه رسالت منسوب به خود، یعنی حفظ میراث انقلابی ملت، را تبلیغ و انتشار می‌دهد؛ حتی اگر این میراث یک شبه ساخته شده باشد. تلقین‌های ایدئولوژیک و تغییر فرهنگی از طریق نمایش‌ها و تظاهرات خیابانی انجام می‌شود، خیابان جایی است که فرد، هویت قبلی‌اش را کنار می‌گذارد و هویت جدید و متحد و مشترکی با هم میهنانش برمی‌گزیند. در این شرایط، فرهنگ، سیاسی شده و سیاست‌ها جمعی می‌شوند و در نتیجه فرد و جامعه تغییر می‌یابند. (کامروا، ۱۳۹۰: ۱۵۹) دولت عراق نمونه کامل چنین دولتی بود. حزب بعث «فرهنگ» و «هویت» مد نظر خود را بصورت گسترده و بی‌واسطه در اقصی نقاط کشور رواج می‌داد. این مبحث فقط در اطلاع رسانی و رسانه محدود نمی‌شد و حتی در رفتار و آداب و رسوم سیاسی تجلی می‌یافت. زیرا به نظر می‌رسد گفتمان حاکم بر مبنای سلطه‌گری نامرئی پایه‌گذاری شده بود. در این راستا، تخریب هویت‌های فردی و محلی از طریق یکسان‌سازی فرهنگی با کمک سانسور و استبداد رسانه‌ای، از ابزارهای گفتمان حاکم جهت تسلط بر ساختار

سیاسی-اجتماعی بود. استفاده از فرهنگ و هنر برای تخریب خرده هویت‌ها و فرهنگ‌های ریز محلی و پیشبرد استراتژی یکسان‌سازی فرهنگی با ایجاد همگرایی در مراکز مهم فکری اندیشه‌ای و پخش آثار فرهنگی و هنری با تسلط بر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و هنر از محورهای اصلی تسلط فرهنگی دولت مسلطی چون رژیم بعثیسم برای ایجاد تغییرات طبیعی و نامحسوس در اندیشه، باور و منش ملت عراق بود. دولت صدام با استفاده ابزاری از ظرفیت‌های موجود، به ملی‌سازی خرده هویت‌هایی می‌پرداخت که در شرایط حساس قابلیت غیر و رقیب بودن را دارا بودند. بر این مبنا، نخستین گام در روند ملی‌سازی و یکسان‌سازی هویت، تسریع در فرآیند از خودیگانگی فرهنگی و کاستن از احساس تعلق به سنت خویش بود. (Terrill, 2010:11) زیرا سنت، باور و آداب رسوم یکی از عوامل اصلی برای هویت‌سازی و تداوم بخشیدن به آن است. وقتی پایه‌های این تعلقات سست شد هویت ملی و یکسان‌سازی هویتی تقویت خواهد شد. بنابراین، هویت حاکم بدنبال آن بود که با قهر یا با تساهل، تعلقات خاص فرهنگی خرده هویت‌ها و خرده گفتمان‌ها را سست نماید. این امر خود باعث کم‌رنگ شدن خاطرات محلی و ایجاد تاریخ مشترک می‌گردد. (Isakhan, 2011:257-281) این تغییر نگرش بدنبال خود تغییر جهان‌بینی و در نهایت نوعی از استحاله اجتماعی-فرهنگی را در پی داشت.

هرچند همگون‌سازی فرهنگی بر اساس مبانی عربی بود و در نگاه اول به نظر می‌رسد که نباید با عناصر فرهنگی اعراب شیعی ناسازگاری داشته باشد، اما نادیده انگاری عناصر مذهبی شیعی و تکیه بر نوعی از عربی‌گرایی مبتنی بر مذهب سنی، منجر به تعارض این سیاست با گرایش‌ها و اهداف جامعه شیعی عراق گردید (سهرابی، ۱۳۸۷: ۵۱). این امر تشدید شکاف بین سنی‌ها و شیعیان را در پی داشت. شیعیان گرچه عرب بودند ولی به دلیل مشی عمدتاً سکولار و قومیت‌گرای حکومت و ایجاد محدودیت‌های شدید برای آن‌ها و تبعیض‌های دیگر از طرف حکومت نسبت به عملکرد حزب بعث و حکومت صدام بسیار ناراضی بودند (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۷).

کردها گروه دیگری بودند که از این سیاست یکسان‌سازی فرهنگی و دولت - ملت سازی قومی بیشترین تأثیر را پذیرفتند. هر چند مبارزات گروه‌های کرد و روابط آن‌ها با

دولت مرکزی عراق دارای فراز و نشیب‌هایی بود و از مبارزات و درگیری‌های خشونت‌آمیز تا توافقات مقطعی را دربرمی‌گرفت، اما سیاست همگون‌سازی به ویژه در دوره بعث از عوامل اصلی رویکرد مبارزاتی کردها به شمار می‌رفت. (Rogg and Rimscha, 2007: 826-831) اعراب سنی در واقع با طرح این آرمان‌ها می‌خواستند همه قومیت‌های عراقی را در زیر چتر رژیم و حزب بعث قرار دهند تا خطر رقیبان خود را برای دستیابی به قدرت مرکزی کاهش دهند اما نتیجه این اقدامات آنان تبدیل مردمان عراق به توده‌های بی‌هویتی شد که هر لحظه ممکن بود برای اعاده هویت از دست رفته خود علیه حکومت اعراب سنی شورش کنند و این اتفاق خیلی زود در عراق پسا صدام به وقوع پیوست. کردها و شیعیان درصدد کسب قدرت سیاسی و جبران ناکامی‌های گذشته برآمدند و گروه‌های رادیکال عرب سنی نیز برای اعاده نظم موجود پیشین و جلوگیری از طرد شدن بیشتر از قدرت سیاسی به خشونت بیشتر روی آوردند (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۲۰)

۳-۲-۷. نهاد سیاسی و احزاب

در عراق دوره صدام بر اساس قانون اساسی، برتری سیاسی از لحاظ نظری و عملی با حزب بعث بود. این حزب در سیاست داخلی بر حکومت پارلمانی و نظام اداری غیرمتمرکز، در سیاست خارجی بر منافع ناسیونالیسم عربی و در سیاست اقتصادی بر سوسیالیسم و اقتصاد متمرکز مبتنی بود. هرچند نظام سیاسی عراق، جمهوری و مبتنی بر آرای مردم بود اما جاه‌طلبی‌های صدام، عملاً نظام سیاسی این کشور را به لحاظ کارکردی به یک حکومت فراگیر تبدیل کرده بود که امکان ابراز نظر مخالفی برخلاف نظر وی وجود نداشت (موسوی، ۱۳۹۱: ۸۰). گلنر رابطه میان صدام و اعضای بالایی ساختار را رابطه حامی و پیرو توصیف می‌کند چون این اعضا اقتدار واقعی‌شان را تنها از طریق او بدست می‌آوردند و صدام هم استانداردها و شرایط بالای حفاظتی و زندگی را برایشان در عوض وفاداری به او فراهم نمود. اگر کسی وفاداری خود را ابراز نمی‌داشت حذف می‌شد (Sponeck, 2003). یکی از پیامدهای شکل‌گیری حزب بعث در عراق نظامی‌سازی جامعه این کشور بود. این اتفاق از طریق نهادینه‌سازی مقررات و کدهای

نظامی در جامعه صورت گرفت. از این رو، انضباط و نظم شدید، اجبار و ایدئولوژی گروهی به نظم روز در عراق تبدیل شد. این عمل توسط بعثی‌ها بر این مبنای توجیه می‌شد که جامعه عراقی تجزیه شده، نادان و بی انضباط و حتی آنارشیک است و اینکه تنها نظامی سازی است که می‌تواند عراق را از یک دولت واپسگرا و متحجر به یک دولت مدرن تبدیل کند. عضوگیری حزب از جوانان و جایگزین کردن این افراد به جای افسران بازنشسته شده غیربعثی گستردگی حضور حزب در جامعه عراق را فراگیر ساخت و از این طریق نیروهای مسلح عراقی به ابزار حزب بعث برای سرکوب مردم تبدیل شدند. نابودی و محو عراقی‌های غیربعثی که اغلب افراد فاضل، فرهیخته و روشنفکر بودند یکی از پیامدهای شرایط ایجاد شده بود.

در عراق صدام حسین پارلمان وجود داشت اما مذاکرات پارلمانی بدون ماهیت و توخالی و ائتلاف کننده وقت بود؛ زیرا عراق در اصل فاقد جامعه بورژوازی بود و نهادهای پارلمانی چیزی جز کاریکاتورهای سرخورده و تقلید ناموفق از غرب نبودند. هرچند در اصول بیانیه حزب بعث در سال ۱۹۴۷ اعلام شده بود که کشورهای عربی در آینده «قانون اساسی و پارلمان دارند» اما رژیم بعثی صدام پارلمان و پارلمانتاریسم را به شدت مورد انتقاد قرار داد. زیرا پارلمان را نهادی می‌دانست که توسط امپریالیست‌های غربی به وجود آمده است. با این حال این واژه‌ها در سال ۱۹۶۳ با دموکراسی مردمی جایگزین شدند. اما دموکراسی مردمی که صدام ادعا می‌کرد در عراق به وجود آورده با دموکراسی پارلمانی بورژوازی بسیار متفاوت بود زیرا نه تنها میان دو قدرت قانونگذاری و اجرایی تمایزی قائل نمی‌شد، بلکه تلاش می‌کرد هر دو قدرت را به صورت یک جا با هم ترکیب کند. با واکنش به نفی تفکیک قوا، شورای فرماندهی انقلاب با مجموعه‌ای کامل از قدرت‌های اجرایی و قانونگذاری تأسیس شد. اعضای شورای انقلاب از ۵ تا ۲۲ نفر بدون بهره‌گیری از روش‌های انتخاباتی به آن می‌پیوستند و کابینه هیچ کار مستقلی انجام نمی‌داد و صرفاً کار اجرایی مورد نیاز برای اجرای تصمیمات شورا و رئیس جمهور را انجام می‌داد (Offera, 1998: 61). اگرچه قانون اساسی سال ۱۹۷۰، ایجاد مجلس ملی را تصویب کرد اما این مجلس ۲۵۰ عضوی تا سال ۱۹۸۰ جلسه‌ای تشکیل نداد و پس از آن نیز تنها وجهی کاریکاتورگونه داشت.

درخصوص جامعه مدنی نیز باید گفت حکومت‌های دیکتاتوری چون پایگاه اجتماعی ندارند، قدرت را خانوادگی و شخصی می‌کنند و به همین دلیل هیچ گاه چالشگری از سوی جامعه را بر نمی‌تابند و در اصل به سوی جامعه به شدت سیاسی شده کشانده می‌شوند که هیچ گونه مخالفت را مجاز نمی‌شمارند. صدام از یک سو جامعه مدنی را که حلقه واسط میان مردم و دولت است و صدای افراد و گروه‌ها را به مردم می‌رساند را حذف کرد و از سوی دیگر حزب بعث را به عنوان تنها حزب مجاز کشور اعلام کرد که مشارکت در آن اجباری بود، به گونه‌ای که اگر کسی عامدانه در آن عضو نمی‌شد دشمن ملت و نظام تلقی می‌گردید. بدین ترتیب صدام تمام کانال‌های ارتباطی را برای یک ارتباط آزادانه و سالم با شهروندان را بست و جامعه‌ای بسته و فراگیری ایجاد کرد که نه مطبوعات و نه افراد و گروه‌ها حق ابراز عقیده و آزادی بیان نداشتند. این فضا باعث شد افراد و گروه‌ها با بحران مشارکت مواجه گردند و به محض اینکه فضا برای پی‌گیری خواسته‌ها فراهم شد به مثابه توده‌هایی عمل کردند که با انفجار عقده‌های فروکوفته خود دست به تحرکات سیاسی خشونت آمیز زدند.

۴. فرهنگ سیاسی و بازتولید خشونت

دستگاه سرکوبگر دولت و ایدئولوژی دوران بعث علاوه بر شکل دادن ساختارهای سیاسی عراق، ساختارهای فرهنگی آن را نیز متأثر از خود ساختند. آنچه که به خشونت سیاسی بعد از صدام در جامعه عراق دامن زد تا حد زیادی برخاسته از فرهنگ سیاسی این کشور بود. در فرهنگ سیاسی عراق مؤلفه‌هایی همچون مبارزه با استعمار و سلطه خارجی، عدم تسامح و تساهل، بی‌اعتمادی به دولت و یکدیگر، فرهنگ و باورهای قوم محور و... موج می‌زند. ملت عراق که خود را وارث یک تمدن کهن و تاریخی می‌داند از یکسو اشغال شدن از سوی کشوری بیگانه را تاب نمی‌آورد و از سوی دیگر اشغالگری آمریکا بعد از سال ۲۰۰۳ را بازتولید سلطه و استعمار انگلیس به شکلی جدید از سوی آمریکا تلقی می‌کرد. لذا ظرف یک سال از سقوط صدام نخستین حرکت‌های ضد امریکایی توسط گروه‌های اسلامگرا از هر دو طیف شیعه و سنی در عراق شکل گرفت. آنچه که این فضا را شدیدتر ساخت انتشار تصاویر و فیلم‌هایی درخصوص نحوه

برخورد سربازان امریکایی در زندان‌های ابوغریب با شهروندان عراقی بود. بن لادن، ایمن الظواهری، سیف العدل، زرقاوی و مقتدی صدر از جمله جریان‌های تندرو و رادیکالی بودند که از فضای تحقیر و سرکوب شهروندان عراقی بیشترین استفاده را نمودند تا به یارگیری علیه اشغالگران پردازند و موجی از اعتراضات، بمب گذاری‌ها و عملیات‌های انتحاری را رقم زنند (ر.ک: عباس زاده، ۱۳۸۹: ۱۶۴). آن دسته از شهروندان عراقی که به گروه‌های اسلامگرا گرایشی نداشتند نیز به تدریج با مشاهده عملکرد آمریکا در عراق اعتماد خود نسبت به شعارهای توسعه و دموکراسی اشغالگران را از دست دادند و با پرچم ناسیونالیستی به صف مبارزان پیوستند. لذا این گروه‌ها کوشیدند با افزایش میزان تلفات آمریکایی‌ها حضور آن‌ها در عراق را پرهزینه سازند. اقدامی که به گسترش خشونت در عراق دامن زد و همچنان نیز ادامه دارد.

مؤلفه فرهنگی دیگر جامعه عراق عدم وجود تساهل و تسامح در بین شهروندان عراقی است. همان‌گونه که آلتوسر نیز توضیح می‌دهد زندگی و زیست در فضای اقتدارآمیز، سرکوب، ترس و واهمه خشونت را در درون افراد نهادینه می‌سازد. در عراق نیز این شرایط مانع از آن گردید که جامعه عراق بتواند همزیستی مسالمت آمیز، گفتگو و تبادل نظر را تمرین و تجربه نماید. در سراسر دوران حزب بعث افراد با نوشتن گزارش علیه یکدیگر تنها خصومت‌ورزی و کینه را تجربه نمودند. آن‌ها هیچگاه همانند یک ملت واحد نتوانستند همدیگر را تحمل کنند. شیعیان با وجود اکثریت داشتن مجبور گشتند حکومت اقلیت اهل تسنن را بر خود بپذیرند و کینه آن‌ها را در دل پرورند. کردها برای سالیان سال نگاه تحقیرآمیز عرب‌ها را تجربه کردند و آرزوی جدایی و خودمختاری را بجای همگرایی و همدلی دنبال کردند. سایر اقلیت‌های دینی همچون ایزدی‌ها و مسیحی‌ها علاوه بر نگاه قومی، سنگینی نگاه‌های مذهبی را نیز تجربه کردند. بی اعتمادی مؤلفه فرهنگی دیگری است که همچنان جامعه عراقی را آزار می‌دهد؛ این بی اعتمادی هم در بین جریان‌های سیاسی و قومی و هم در بین جریان‌های مذهبی به خوبی دیده می‌شود. نخستین تجلی این بی‌اعتمادی در شکل‌گیری قانون اساسی عراق خود را نشان داد. جایی که بین شیعیان، اهل تسنن و کردها بر سر نوع نظام سیاسی اختلاف حاصل شد. در مرحله بعدی این اختلاف خود را در ماده یک قانون اساسی

عراق و اجرا یا عدم اجرای فدرالیسم نشان داد (ر.ک: احمدی و قزوینی حائری، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۹). حتی پس از گذر از تشکیل قانون اساسی نیز اعتماد به جامعه سیاسی عراق بازنگشت؛ به نحوی که می‌توان گفت از سال ۲۰۰۳ تا کنون هیچ ائتلافی در عراق ثابت و پایدار نمانده است. هیچ دولتی تاکنون نتوانسته یک کابینه کارآمد و پاسخگو تشکیل دهد و اعضای کابینه و نمایندگان مجلس خود را نمایندگان اقوام و مذاهبی می‌دانند که از آن برخاسته‌اند. به عبارت دیگر افراد به جای دغدغه‌های ملی، دغدغه‌های قومی و مذهبی دارند. این وضعیت باعث گردیده تا برخی کارشناسان سیاسی همچون قسان عطیه، مدیر بنیاد توسعه و دموکراسی، به این جمع بندی برسند که «عراق یک دولت ورشکسته است و عراقی‌ها به قدری دچار تفرقه شده‌اند که قادر به نجات کشور نیستند.» (Atiyyah, 2008)

مشکل دیگر فرهنگ سیاسی عراق سلطه باورهای قومی و مذهبی به جای فرهنگ مدنی و تحزب است. آنچه درباره عراق باید گفت این است که چه پیش از سقوط صدام و چه پس از آن، یک حوزه عمومی و فضای مدنی و دموکراتیک به وجود نیامد و در عمل، فضای غیرمدنی و خشونت طلب قومی و مذهبی بر جامعه عراق سیطره یافت و چنین فضایی به رفتارهای خشونت طلبانه و رادیکالیسم سیاسی در عراق دامن زد (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۹). با وجود آنکه حزب بعث کوشید با دست گذاشتن بر بحث ناسیونالیسم نوعی هویت‌سازی اجباری را برای ملت عراق درپیش گیرد اما نتیجه این هویت‌سازی چیزی بهتر از خویشاوندسالاری و قوم‌سالاری توسط صدام و ناخرسندسازی اقلیت‌های قومی و مذهبی نگردید (Blaydes, 2018:61). به نحوی که می‌توان مدعی شد عراق یکی از مهم‌ترین کشورهای واگرای قومی-مذهبی خاورمیانه است که پس از سقوط حکومت خودکامه صدام، ظرفیت‌های خشونت زای آن به یکباره فوران کرده و تا به امروز این کشور صحنه تاخت و تاز، خشونت رادیکال و نسل‌کشی گروه‌های تندروی مذهبی و قومی بوده است (سردارنیا و زارع مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۴).

نکته آخر اینکه فرهنگ سیاسی عراق به دلیل بافت قومی و عشیره‌ای حاکم بر آن نوعی فرهنگ سیاسی تبعی و وابسته است. در این فرهنگ سیاسی افراد هویتی فراتر از

عشیره و قوم ندارند و پیوندهای سببی و نسبی ارزش محسوب می‌شود و فرد روابط اجتماعی و سیاسی را از این منظر می‌نگرند (سریع القلم، ۱۳۷۷: ۴۰) در این فرهنگ فرد همچنان به عنوان نیروی سیاسی ضعیف ظاهر می‌شود و احزاب و گروه‌های سیاسی از کارایی چندانی برخوردار نیستند (بصیری و شادی وند، ۱۳۸۰: ۲۳۱) با چنین فرهنگ سیاسی ریشه‌دار و بحران هویت در جامعه عراق، شاهد واگرایی شدید سیاسی و اجتماعی خواهیم بود. بحران هویت ملی، فرهنگ سیاسی واگرای قومی و مذهبی و عدم ریشه‌دار شدن فرهنگ مدنی و تساهل‌گرا باعث شده تا وحدت و تمامیت ارضی عراق در معرض خطر جدی خشونت‌های مذهبی و قومی منجمله عملیات مرگبار گروه‌های تروریستی نظیر داعش قرار گیرد. سقوط حکومت اقتدارگرا و خودکامه صدام در غیاب یک فرهنگ سیاسی مدنی و دموکراتیک و تابعیت گروه‌های اجتماعی و احزاب در رفتار سیاسی خود از این نوع فرهنگ باعث شد که سقوط صدام هرگز به ثبات و پایداری کامل در عراق منتهی نشود و زمینه را برای دخالت هر چه بیشتر قدرت‌های فرامنطقه‌ای (آمریکا) و منطقه‌ای نظیر عربستان و ترکیه در امور عراق فراهم کند و تراکم بحران‌هایی نظیر بحران هویت ملی، بحران مشروعیت سیاسی و بحران امنیت را در پی داشته‌باشد (سردارنیا و زارع مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۹).

نتیجه‌گیری

از آنجا که دولت فراگیر صدام برای ابقای طبقه عرب سنی بر رأس قدرت و کسب مشروعیت برای آن، ملزم به بازتولید ایدئولوژی و قدرت خود بود این کار را از طریق نهادهای سازی ایدئولوژی بعث و دستگاه سرکوب انجام داد. اولین اقدامی که رژیم صدام پس از استقرارش انجام داد انهدام جامعه مدنی، حلقه واسط میان مردم و دولت بود. در یک جامعه مدرن، مسئولان حکومتی و قدرت حاکم معمولاً از مسیر نهادی به نام جامعه مدنی با مردم تحت امر خود ارتباط برقرار می‌کنند. حکومت صدام خود تلاش کرد تا با حذف این حلقه، با متن توده ارتباط برقرار کرده و آنان را در جهت تحقق اهداف و منافع خود بسیج کند. فقدان جامعه مدنی در جامعه عراق خلأیی را ایجاد کرد که جامعه را در دراز مدت دچار اختلال و ناهنجاری نمود؛ از این رو حکومت با عناصر جانسین

همچون ابزارهای سرکوب این فقدان را پوشش داد. دستگاه‌های سرکوب چون ارتش، استخبارات، پلیس مخفی، سازمان امنیت داخلی و... در حد اعلائی خود به کار گرفته شدند. صدام با تشدید دائمی استفاده از زور و تعالی شکوه زور، به یک جامعه نظامی متوسل شد که در آن ارزش‌ها یا فضیلت‌های نظامی افتخار تلقی گردید. زبان بعثیسم بر نفوذ و نظامی‌سازی آموزش، نظامی‌سازی مردم و مسلح کردن مردم مسلح تأکید داشت. صدام حسین می‌گفت همه کشور ارتشی هستند. همه برای همدیگر هستیم و یک هدف داریم. نیروهای مسلح رئیس مردم بودند و اندیشه و فرهنگ نظامی و ارتشی بودن را به همه مقامات رسمی دولتی و همه اعضای غیرنظامی حزب بعث آموزش دادند. اصطلاحات نظامی به شدت وارد زبان روزمره مردم شد و عشق به نظامی‌گری بالا گرفت و افتخار بیشتری در ساکنان ایجاد کرد و جوانان یونیفرم‌پوش بیش از همه مورد احترام قرار گرفتند. لذا تمایلات تجاوزگری در جامعه جدید عراق رشد کرد. صدام ابتدا بر دستگاه تشکیلات حزب بعث، سپس بر جامعه عراق از طریق ترکیبی از زور و سرکوب بی‌رحمانه، شبکه‌های همکاری مالی و شبکه پیچیده‌ای از آژانس‌های امنیتی اطلاعاتی کنترل تمام عیار خود را اعمال نمود.

همچنین دستگاه ایدئولوژی از طریق نهادهایی چون مدرسه، خانواده، مذهب، فرهنگ، ارتباطات و اقتصاد از سوی دیگر به بازتولید قدرت در عراق پرداخت. عمل به فرامین حزب بعث در همه شقوق زندگی مردم عراق از مدرسه گرفته تا دانشگاه رسوخ کرد. در عراق تحت سلطه حزب بعث اولویت‌ها به گونه‌ای درآمدند که دولت جامعه مدنی را بلعید در نتیجه یک جامعه توده‌ای به وجود آمد که آماده هرگونه سرکوب و انقیاد بود و حزب بعث این سرکوب را از یک سو از طریق درونی کردن ایدئولوژی بعثیسم در نهادهای اجتماعی و از سوی دیگر از طریق به کارگیری نهادهای سرکوب انجام داد. همچنین یک طبقه سلطه‌گر که شامل اقلیت محدودی از سنی‌های بغداد بود تداوم سلطه‌گری خود بر شیعیان (دگر مذهبی) و کردها (دگر قومی) را حفظ و بازتولید کرد.

در رژیم بعثی صدام، انسان‌ها به سوژه‌های منفعل و ناخودآگاه تبدیل شدند که چاره‌ای جز تبعیت از ایدئولوژی غالب نداشتند. درست به همان معنایی که آلتوسر از

سوژه در نظر دارد، که سوژه را به عنوان «وجودی مقید، وجودی تسلیم شده به قدرت برتر و بنابراین محروم شده از هر نوع آزادی، جز آزادی برای تأیید انقیاد خود» ترسیم می‌سازد. آلتوسر فرد را به عنوان سوژه آزاد خطاب می‌کند تا آزادانه از فرمان‌های سوژه اعظم تبعیت کند به عبارت دیگر تا آزادانه انقیاد را بپذیرد تا نشانه‌ها و کنش‌های انقیادش را به دست خود به نمایش گذارد هیچ سوژه‌ای وجود ندارد مگر آن که به وسیله‌ای و برای انقیاد به وجود آمده باشد. سوژه‌ها در حکومت صدام چنان با حزب بعث و ایدئولوژی آن عجین گشتند که نه تنها به پروسه بازتولید قدرت بعثی یاری رساندند بلکه روش بازتولید آن را که عمدتاً از طریق خشونت انجام می‌پذیرد را درونی کرده‌اند. وقتی ترس، خشونت و هم‌رنگ جماعت شدن به صورت هنجار درمی‌آیند افراد را دعوت به مبارزه می‌کنند. مبارزه نه علیه سرنگونی جباریتی که آن‌ها در محاصره گرفته، بلکه رسیدن به یک تعادل روان‌شناختی که به یاری آن بتوانند به زندگی روزمره ادامه دهند. «خشونت» در چشم غالب شهروندان عراقی یک سطح «عادی و نرمال» است.

سرکوب‌های ایدئولوژیکی و خشونت‌گرایی رژیم بعثی صدام منجر به ظهور گروه‌های تجزیه‌طلب و اسلام‌گرای رادیکال کردی و سنی شد. صدام با سرکوب کردها و شیعیان با حمله‌های نظامی و شیمیایی دردمنشان به آنان، خشونت را در ناخودآگاه آنان نهادینه ساخت. این امر بدیهی است دولتی که با استفاده از خشونت، ترور و سرکوب دست به نابودی مخالفان می‌زند و با این روند ایدئولوژی خود را تثبیت می‌کند سبب بروز شکاف‌های عمیقی در جامعه شود. نتیجه این خواهد بود که گروه‌های سیاسی که توسط دولت سرکوب و طرد شده‌اند به واسطه سرکوب و اقدامات دولت دچار شکاف و نقصان می‌گردند و این سرکوب در ناخودآگاه ذهن آن‌ها نقش می‌بندد تا زمانی که فضای ظهور مهیا گردد. با مهیا شدن فضا اولین نتیجه تنش، هرج و مرج و خشونت خواهد بود. دلیل این امر این است که دولتی که دست به سرکوب می‌زند، شاید در کوتاه مدت موفق شود که بر روی مطالبات و خواسته‌های گروه‌ها سرپوش بگذارد اما این مطالبات پاسخ داده نشده تبدیل به عقده‌ها، دردهای تلمبار شده در اذهان جامعه می‌گردد و زمانی که فرصت بروز و ظهور بیابند با حس انتقام‌گیری تمام، به مرز

انفجار رسیده و به خشونت متوسل شده و جامعه را به میدان جنگ و جدال بر سر سهم‌خواهی تبدیل خواهند کرد.

آنچه که بر دردهای جامعه عراق می‌افزاید و میزان خشونت را در آن بیشتر می‌سازد بحران هویت است. بحران هویتی که زائیده انکار هویت‌های قومی و مذهبی خُرد در دوران صدام است. این بحران هویت زمانی که با دردهای فرهنگی جامعه عراق همچون فرهنگ عشیره‌ای، فرهنگ سیاسی تبعی ریشه دار، نگرش‌های سنتی و غیرتمدنی، عدم تساهل و تسامح و بی‌اعتمادی عجین می‌گردد پتانسیل خشونت را دوچندان می‌سازد. اصولاً تا زمانی که احزاب و جریانات سیاسی در عراق نتوانند از دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه قومی، مذهبی و زبانی فاصله بگیرند و نتوانند تجربه زیست مشترک و رقابت نهادمند ذیل فرهنگ مدنی با اهتمام جدی به هویت ملی داشته باشند نمی‌توان انتظار پایان خشونت در عراق را داشت. جامعه کنونی عراق به شدت از عدم اعتماد بین فردی، عدم همکاری گروه‌های قومی و مذهبی با یکدیگر و ضعف سرمایه اجتماعی رنج می‌برد. در چنین فضایی سیاست به مثابه مدنیت، همکاری، اعتماد و شهروندی ملی؛ به شدت ضعیف بوده و سیاست‌های هویتی بر مبنای رقابت‌های تنازعی و عمدتاً خصمانه بین گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی شکل می‌گیرد. امری که نتیجه‌ای جز تداوم خشونت در جامعه و دولت چندپاره و شکننده عراق نخواهد داشت. جامعه عراق نیاز دارد تا بیش از گذشته فرهنگ تساهل و مدارا و فرهنگ مدنی را تمرین و تجربه کند و برای آموزش چنین فرهنگی نیاز به حکمرانی کارآمد است. حکمرانی و دولتی که خود فاقد بنیان‌های الیگارشیکی قومی و مذهبی و متکی بر بنیان‌های توافقی و مدنی باشد. با این توضیحات و به‌ویژه مداخلات خارجی در حاکمیت عراق انتظار نمی‌رود جامعه عراق در کوتاه مدت بتواند بر مشکلات فوق فائق آید و این کشور رنگ ثبات و آرامش ببیند.

منابع

احمدی، حمید (۱۳۶۶)، «حزب بعث»، *مجله دانشگاه انقلاب*، شماره ۴۶-۴۷، صص ۱۶-۱۹.

- احمدی، فرج الله و قزوینی حائری، یاسر (۱۳۸۹)، «فرایند تدوین قانون اساسی عراق»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۳۷-۱۹.
- ازغندی، علیرضا؛ کرمی، صابر (۱۳۸۵)، «قوم‌گرایی و ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک در عراق»، **فصلنامه علوم سیاسی**، دوره ۴، شماره ۷، صص ۲۶-۵.
- اسپوزیتو، جان. آل (۱۳۸۴)، **جنگ نامقدس ترور به نام اسلام**، ترجمه ماری هجران، تهران: انتشارات مرکز مطالعات بین‌المللی.
- اسپوزیتو، جان؛ واتربری، جان (۱۳۹۱)، **دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه**، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.
- آلتوسر، لویی (۱۳۸۶)، **ایدئولوژی و سازوگرهای ایدئولوژیک دولت**، ترجمه روزبه صدرآرا، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه
- بصیری، محمدعلی؛ شادی وند، داریوش (۱۳۸۰)، «رفتار انتخاباتی در مناطق عشیره‌ای: مطالعه موردی حوزه انتخابیه دهلران»، **فصلنامه راهبرد**، شماره بیستم، صص ۲۴۰-۲۳۰.
- خلیل، سمیر (۱۳۷۰)، **جمهوری وحشت**، سیاست عراق امروز، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات طرح نو.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۷۷)، **اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی)**، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۱)، «عراق، استمرار خشونت و رویای دموکراسی: یک تحلیل چندسطحی»، **فصلنامه راهبرد**، سال ۲۱، شماره ۶۳، صص ۳۶-۷.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۲)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه**، تهران: میزان.
- سردارنیا، خلیل‌الله؛ زارع مهرآبادی، محمد (۱۳۹۴)، «فدرالیسم و فرهنگ سیاسی در عراق»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال ۷، شماره ۱، صص ۱۹۰-۱۶۹.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۷)، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی (بخش اول)»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۱۳۵ و ۱۳۶، صص ۴۳-۳۴.

سعید، بابی (۱۳۷۹)، *اروپامداری و هراس بنیادین*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سعیدزاده، سهیر (۱۳۹۵)، *بررسی وضعیت حقوق بشر در عراق در دوران صدام حسین*، اصفهان: انتشارات فرهنگ مردم.

سهرابی، محمد (۱۳۸۷)، «گروه‌های قومی و بحران عراق»، *دانشنامه*، شماره ۴، صص ۶۳-۴۵.

سیمبر، رضا؛ رحمدل، رضا؛ فلاح، مهسا (۱۳۹۳)، «فهم کانستراکتیویستی تروریسم بین الملل»، *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*، دوره ۸، شماره ۲۹، صص ۲۰۲-۱۷۹.

عباس زاده فتح آبادی، مهدی (۱۳۸۹)، «القاعده پس از یازده سپتامبر با تاکید بر عراق»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۱۷۰-۱۵۱.

فرتر، لوک (۱۳۸۶)، *لویی آلتوسر*، ترجمه امیراحمد آریان، تهران: نشر مرکز.

کامروا، مهران (۱۳۷۸)، «تحلیلی ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه»، ترجمه محمدتقی دلفروز، *فصلنامه خاورمیانه*، شماره ۲۰، صص ۱۷۸-۱۴۱.

مقصودی، مجتبی؛ حیدری، شقایق (۱۳۹۰)، «بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه»، *فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری*، سال ۲، شماره ۲، صص ۷۳-۴۱.

موسوی، مسعود (۱۳۹۱)، «بررسی نقش ساختار سیاسی عراق در وقوع جنگ تحمیلی»، *پژوهش نامه دفاع مقدس*، سال اول، شماره ۳، صص ۹۶-۷۱.

Aftergood, Steven (1997), "Iraqi Intelligence Service - IIS [Mukhabarat] Department of General Intelligence", **Federation of American Scientists**, Available at: <https://fas.org/irp/world/iraq/mukhabarat/intro.htm>

Al-Marashi, Ibrahim (2002), "Iraq's Security and Intelligence Network; A Guide and Analysis", **MERIA Journal**, Vol.6, No.3, Available at: <http://www.rubincenter.org/2002/09/al-marashi-2002-09-01/>

Atiyah, Ghassan (2008), "Iraq: Instability and Social Integration", March 2008, **The Green Political Foundation**, Available at: <https://www.boell.de/de/internationalepolitik/internationale-politik-2127.html>

- Blaydes, Lisa (2018), **State of Repression, Iraq under Saddam Hussein**, Princeton: Princeton University Press.
- Chossudovsky, Michel (2014), "The Engineered Destruction and Political Fragmentation of Iraq", **Global Research**, 14 June 2014, Available at: <https://www.globalresearch.ca/the-destruction-and-political-fragmentation-of-iraq-towards-the-creation-of-a-us-sponsored-islamist-caliphate/5386998>
- Cordesman, Anthony (2003), "Saddam's Last Circle: The Core Forces Likely to Protect Saddam in the "Battle of Baghdad"", **Center for Strategic and International Studies**, 18 March 2003, available at: https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/media/csis/pubs/iraq_lastcircle.pdf
- Fattah, Hala; Frank, Caso (2009), **A Brief History of Iraq**, New York: Facts on File Inc.
- Hiro, Dilip (2001), **Neighbors, Not Friends, Iraq and Iran After the Gulf Wars**, London and New York: Routledge.
- Hussein, Fouad (2011), **Alzarqawi: The Second Generation of the Al Qaeda**, Michigan: University of Michigan Publisher.
- Isakhan, Benjamin (2011), "Targeting the Symbolic Dimension of Baathist Iraq: Cultural Destruction, Historical Memory, and National Identity", **Middle East Journal of Culture and Communication**, Vol. 4, pp.257-281.
- Makiya, Kanan (1998), **Republic of Fear: The Politics of Modern Iraq**, University of California Press.
- Malik, Hamdi (2018), " Media, gender and domestic relations in post-Saddam Iraq", **A thesis submitted to Keele University for the degree of Doctor of Philosophy (PhD)**, June 2018, Available at: <http://eprints.keele.ac.uk/5102/1/MalikPhD2018.pdf>
- Moyar, Mark (2009), **A Question of Command: Counterinsurgency from the Civil War to Iraq**, U.S.A: The Yale Library of Military History.
- Ofera, Bengio (1998), **Saddam's Word: Word Political Discourse in Iraq**, New York: Oxford University Press.
- Roberts, Les; Lafta, Riyagh; Garfield, Richard; Khudhairi, Jamal; Burnham Gilbert (2004), " Mortality before and after the 2003 invasion of Iraq: cluster sample survey", **The Lancet**, Vol.364, No.9448,pp.1829-1910. Available at: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pubmed/15555665>
- Rogg, Inga; Rimscha, Hans (2007), " The Kurds as parties to and victims of conflicts in Iraq", **International Review of the Red Cross**, Vol.89, No.868, pp.823-842.
- Roy, Delwin A. (1998), "The Educational System of Iraq", **Middle Eastern Studies**, Vol. 29, No. 2, pp. 167-197.
- Schwezer, Yoram; Shaul, Shay (2003), **The Globalization of Terror: The Challenge of Al Qaeda and the Response of the International Community**, London and New York: Routledge.
- Sissons, Miranda and Abdulrazzaq Al-Saiedi (2013), "A bitter legacy: Lessons of De-Baathification in Iraq", **International Center for Transitional Justice**, March 2013, Available at:

<https://www.ictj.org/sites/default/.../ICTJ-Report-Iraq-De-Baathification-2013-ENG.pdf>

Sponeck, H. C. (2003), "To an Unknown Iraqi", **Albasrah**, 1 June 2003. Available at: www.albasrah.net/maqalat/english/0405/hans-von-sponeck.htm

Terrill, W. Andrew (2012), **Lessons of the Iraqi de-Ba'athification program for Iraq's future and the Arab revolutions**, Carlisle, PA: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College.

